

سی سال پس از انقلاب روز زن ۱۳۸۷

لیلا دانش

با شادباش روز جهانی زن.

صد سال از اولین انقلاب و سی سال از دومین انقلاب تاریخ معاصر ایران می‌گذرد. این هر دو واقعه در تکوین جنبش‌های جهانی زن در ایران مهم بوده و موضوع بررسی‌ها و واکنش‌های مختلفی قرار گرفته است. اگر چه برای بررسی موقعیت زن در ایران امروز لازم است که همان انقلاب صد سال پیش نیز مورد تفحص قرار بگیرد اما اجازه دهید در فرصت امروز بحث را بر دوره پس از انقلاب متمرکز کنیم.

برای داشتن تصویری از جنبش‌های جهانی زن در شرایط حاضر یک راه، بررسی عملکرد سنت‌های سیاسی موجود در دوره‌های مختلف بعد از انقلاب است. این دوره‌ها طبعاً هر کدام ویژگی‌های خود را دارند و باید بتوان با در نظر داشتن این ویژگی‌ها کارکرد سنت‌های سیاسی موجود را در رابطه با مسأله زن نشان داد. از آنجا که شاید نامگذاری‌ها دقیق نباشد، یادآوری می‌کنم که منظور از سنت‌های سیاسی در اینجا سنت اسلامی شامل دولت حاکم، سنت چپ یا سوسیالیسم ایران و همچنین اپوزیسیون بورژوازی حکومت اسلامی و مشخصاً سنت لیبرالی (سکولار و مذهبی) است. و لازم بتوضیح است که عملکرد بورژوازی محافظه کار ایران در عرصه مسأله زن یا باید در درون سنت اسلامی مورد مذاقه قرار بگیرد و یا رگه‌هایی از بورژوازی عظیمت طلب ایرانی که عمدتاً به شاخه سلطنت طلبان تعلق دارد.

۱. از انقلاب تا شکست انقلاب: ۵۷ تا ۶۰

سال‌های ۵۷ تا ۶۰ یعنی دوره بهار آزادی دوره عدم تثبیت حکومتی بود که در نتیجه شکست انقلاب سر کار آمد. دوره عدم تثبیت با همه خصوصیتی که یک دوره عدم ثبات می‌تواند داشته باشد و مشخصاً در اینجا منظور فضای نسبتاً باز سیاسی‌ای است که در آن هر کدام از سنت‌های سیاسی می‌توانستند برنامه‌ها و مطالبات خود را برای قضاوت در مقابل جامعه بگذارند.

اسلامیون

انقلاب ۵۷ ایران انقلابی بود که از حیث شرکت گسترده توده‌های مردم در آن تا همین امروز مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است. از چند ماهه پیش از انقلاب که دیگر معلوم بود حکومت شاه رفتنی است و سران اپوزیسیون اسلامی دوفاکتو کاندیدهای حکومت آتی شده بودند، بحث بر سر مطالبات عمومی مردم و ارائه سیمایی از وضعیت آتی جامعه مستمرا به آینده موکول می‌شد: «بحث بعد از مرگ شاه». بعبارت دیگر عمومی‌ترین خواست در این دوره، رفتن شاه و سرنگونی حکومت پهلوی بود و عرصه مطالبات عمومی و اجتماعی و چند و چون تحقق عملی آن تماماً به دوره بعد از انقلاب موکول می‌شد. رهبران اپوزیسیون اسلامی از ماه‌های پیش از انقلاب و خصوصاً پس از رفتن شاه در حیطه مسأله زن و آزادی‌های سیاسی بکرات مورد سوال قرار می‌گرفتند که مطالبات زنان چه خواهد شد؟ آیا قوانین اسلامی منجر به شرایط متفاوتی برای زنان خواهد شد؟ و و پاسخ‌هایی که مستمرا از سوی چهره‌های شاخص این حرکت می‌رسید در عین اینکه ناظر بود بر برسمیت شناختن حق رای زنان و شرکت گسترده آنها در انقلاب، اما پاسخ صریح به این مسائل را به آینده موکول می‌کرد.

سخنرانی خمینی درباره مسأله حجاب و نقش زنان در جامعه (۱) کمتر از یکماه پس از سرنگونی حکومت شاه و در آستانه اولین روز جهانی زن در بهار آزادی، موجی از اعتراض برانگیخت. سنت اسلامی با حمایت‌های آشکار و پنهان قدرت‌های بزرگ مناسب‌ترین نیرو برای مهار کردن مردم حاضر در صحنه تشخیص داده شده بود. با اینکه این سنت

در تمام تاریخ معاصر ایران در عرصه سیاست نقش موثری داشته است اما این اولین بار بود که اسلاميون در هيات حاکمان به جلوی صحنه می‌آمدند. تعريف حقوق اجتماعی و سیاسی مردم نزد اسلاميون بنا بود بر مبنای قوانین اسلامی باشد. تفاسیر و رویکردهای متفاوت از این مبنای چه در حیطه مقررات عمومی اسلامی و چه در عرصه‌های مشخص مثلا زنان در عین حال که منجر به بروز اختلاف عقایدی میان آنها می‌شد اما در بنیاد خود یکی بود و بطور مشخص در رابطه با مساله زن، پایان یافتن «بی بند و باری های» ناشی از حکومت پهلوی هدف یگانه همه دست اندر کاران بود. در هر صورت سخنرانی کذابی شیپور آغاز یک جدال گسترده میان زنان با جمهوری اسلامی شد. جمهوری تازه تاسیس اسلامی بنماینده‌گی از جانب کل این سنت تکلیف خود را با مساله زن روشن کرده بود.

اپوزیسیون بورژوازی

بورژوازی سلطنت طلب و حامیان آنها نقدشان به جمهوری اسلامی در طول این سی ساله هرگز فراتر از تحقیر عبا و عمامه نرفت و از آنجا که ابتدا به ساکن جایی برای خود در این نظام نمی‌یافتند نیازی هم به بازی‌های دیپلماتیک و ملاحظات پیرامونی‌اش نداشتند. اینان در زمینه حقوق زنان از همان ابتدا مناسب ترین عرصه را برای سرکوفت جمهوری اسلامی و مقررات ضد زنش یافتند. به همین دلیل از همان دورهء بلافاصله بعد از انقلاب این جریان با صراحت بیشتری به مخالفت با قانون حجاب و پوشش اسلامی پرداخت. و البته کل موضع آنها برای پیگیرترین مدافعان حقوق زن هرگز این شبهه را بوجود نیاورد که گویا نظام پادشاهی و حکومت پهلوی‌ها منشا اثر مثبتی (حتی در کشف حجاب اجباری‌شان) برای زنان بوده است. و اما در میان لیبرال‌ها، بخش مذهبی آن عموماً در همه عرصه‌ها - و از جمله زنان - چارچوب قوانین اسلامی و دستورات رهبران حکومت تازه تاسیس اسلامی را پذیرفته بودند و تبصره‌هایشان بر عملکرد اسلاميون حاکم عمدتاً شامل عرصه زنان نمی‌شد. بخش‌های غیر مذهبی لیبرالیسم ایران که نمی‌توانستند با این قوانین موافق باشند عمدتاً بر اساس تشخیص اولویت‌های آن روز جامعه پس از سرنگونی حکومت شاه، سیاست منفعلانه‌ای را در پیش گرفتند. این بخش از بورژوازی ایران با اینکه در این زمینه خاص، رویکرد مدافعان حکومت سلطنتی را بیشتر به خود نزدیک می‌یافت اما دفاعش از حقوق زنان و مشخصاً ایستادگی در مقابل قوانین اسلامی را عموماً در سایه «مصالح عمومی» آن روز بررسی می‌کرد.

چپ

شروع تهاجمات حاکمان جدید به زنان در فاصله کوتاهی بعد از انقلاب، از جانب اپوزیسیونی که در حال شکل‌گیری بود یا اصلاً دیده نشد و یا در لوای پرداختن به مسائل دیگر انقلاب جاری به حاشیه رانده شد. در نتیجه بجرات می‌توان گفت که هیچ بخشی از اپوزیسیون در این دوره وظیفه خود ندید که در مقابل مقررات اسلامی که هر روز بشکلی و از زاویه‌ای به جامعه اعلام می‌شد قاطعانه بایستد. تحمیل مقررات اسلامی همچنانکه بعداً بخوبی روشن شد تنها بر سر پوشیدگی و حجاب و عصمت و عفت نبود بلکه چارچوب روشنی بود برای پیشبرد یک سیاست معین و سبب تحمیل یک فرهنگ بغایت عقب مانده و ضد زن. نیروهای چپ هم از درک جایگاه سیاست‌های دولت اسلامی در رابطه با زنان غافل ماندند. بخش عمده چپ تماماً گرفتار در یک درک تمام خلقی از مناسبات حاکم بر جامعه و نقش محوری مبارزه ضد امپریالیستی و تقسیم کردن بورژوازی ایران به بخش‌های مستقل و وابسته بود. چنین درکی کل چپ را در دوره‌های طولانی ناتوان از تشخیص جایگاه و نقش طبقاتی دولت اسلامی کرد. گرچه برای دولت کاملاً روشن بود که کدام نیروها را بسرت باید منزوی و از میدان مبارزه سیاسی خارج کند اما برای چپی که گرفتار در توهمات ضد امپریالیستی بود، تشخیص این مساله زمان برد و بعد هم که بتدریج توانستند نقش جمهوری اسلامی را در سرکوب انقلاب دریابند دیگر باندازه‌ای تضعیف شده بودند که توان تاثیر گذاری سیستماتیکی را بر اوضاع نداشتند. گرچه این بی‌توجهی و بی‌تفاوتی تقریباً شامل همه بخش‌های اپوزیسیون می‌شد اما در تمام دوره بعد از انقلاب، چپ بیش از همه در این زمینه مورد انتقاد و غضب قرار گرفته است. و علت آن نیز این نیست که گویا چپ بی‌بضاعت‌ترین نیرو در رویکرد به مساله زن است بلکه بسادگی مساله بر سر انتظاراتی است که از سنن سیاسی مختلف وجود دارد. سوسیالیسم با هر تعبیر و تفسیری از آن بعنوان پرچم مبارزه برابری طلبانه و علیه هر گونه استثمار و تبعیض برخاسته از جامعه کاپیتالیستی شناخته شده است. این شناخت عمومی تقریباً در همه جا منجر به این شده که از هر نیرویی که با نام سوسیالیسم در پی کسب هویت اجتماعی برای خود است، انتظار می‌رود که متعهد به اصول و چارچوب‌های نسبتاً شناخته شده سنت سوسیالیستی باشد. در هر صورت ایراد به موضع نیروهای چپ در این زمینه تا همین امروز موضع مباحث بسیاری بوده و غرض از بیان این مساله هم برای پوشاندن این ایراد نیست چرا که از قضا بنظر می‌رسد از جمله از دل تدقیق همین ایرادات است که می‌شود رویکرد کارسازتری را در این جبهه تعریف کرد.

۲. دوره سرکوب و استقرار: ۶۰ تا ۶۸

دهه ۶۰ با سرکوب‌های گسترده و جنگ که همه شئون زندگی اجتماعی را تحت الشعاع قرار داده بود، دوره‌ای است که جمهوری اسلامی بر متن سرکوب و خفقان، پایه‌های قدرت خود را تثبیت کرد. نهادهای سرکوب و حافظ منافع حکومت که از همان دوره اول بعد از انقلاب شکل گرفته بودند در این دوره مستقر شده و به جمهوری اسلامی شکل و شمایل یک دولت تمام عیار را دادند. در حیطه مساله زن گرچه بحث قوانین اسلامی از همان اوایل بعد از انقلاب طرح شده بود، اما شکل‌گیری نهادهایی که کار نظارت بر این قوانین و اجرای آن را داشتند متعلق به همین دوره است. این دوره همچنان که گفته شد دوره شدیدترین سرکوب در طول حیات جمهوری اسلامی است، و تقریباً همه بخش‌های اپوزیسیون یا ممنوع فعالیت هستند و یا تبعید شده و درگیر مسائل استقرار در تبعیدند. در این دوره نقش نهادهای تازه پاگرفته حکومتی برای تثبیت قوانین اسلامی و واداشتن مردم و در اینجا خصوصاً زنان به تمکین به این قوانین بسیار برجسته است؛ دیگر بسیاری از زنان شاغل پاکسازی و یا اخراج شده‌اند؛ یک عرصه فعال حضور زنان کارگر و زحمتکش ساعات گذران طولانی در صف کوپن و تامین مواد غذایی است؛ خواهر زینب‌ها گشت‌های ثارالله و برادران هفت‌تیر کش‌شان را در خیابان‌ها و مراکز تجمع همراهی می‌کنند؛ رواج و مشروعیت و تبلیغ صیغه دیگر همانقدر در خدمت تثبیت قوانین اسلامی است که سنگسار و قطع دست و ... بعنوان مجازات‌های اسلامی؛ نرخ اشتغال زنان در این دوره از دوره زمان شاه هم کمتر شد و این در حالی بود که کارهای خانگی مثل بافندگی و خیاطی و ... برای تامین کسر معاش بوفور رایج شده بود؛ کتب درسی مدارس تصویر عهد عتیق از مناسبات دو جنس را به جزء لاینجزای سیستم آموزشی تبدیل کردند؛ و جداسازی در وسایل نقلیه عمومی و کلا در جامعه، آپارتاید جنسی اسلامی را بضر و زور نهادهای سرکوب به جامعه تحمیل کرد.

اسلامیون

پایان جنگ ایران و عراق و آغاز دوره‌ای که به دوره سازندگی معروف شد سرآغاز شکل‌گیری روندهای اقتصادی و سیاسی جدیدی است. با پایان جنگ، اقتصاد جنگی و اداره جامعه تحت شرایط جنگی خاتمه یافت و جمهوری اسلامی، دولتی که دیگر با سرکوب داخلی و هشت سال جنگ با عراق از درجه کافی ثبات سیاسی برخوردار شده بود پا به دوره «سازندگی» بعد از جنگ گذاشت. «سازندگی» در کل از یک طرف ناظر بود بر وانهادن خط مشی اقتصاد دولتی در ایران که اکنون با نشانه‌های آشکار بحران در بلوک شرق دوران احتضارش سر می‌رسید؛ و از طرف دیگر بر هموار کردن راه شیفت به خط مشی بازار آزاد و پیوستن به برنامه‌های توسعه اقتصادی که از جانب نئولیبرالیسم دهه هشتاد مورد حمایت بود. رویکرد جمهوری اسلامی به بازسازی اقتصادی برای طبقه کارگر حاصلی جز تشدید بیکار سازی‌ها و آشکارتر شدن فاصله طبقاتی نداشت اما در مجموع توجه کل طبقه بورژوازی ایران را بخود جلب کرد. برای اولین بار بعد از انقلاب کل این طبقه دریافت که جمهوری اسلامی ظرفیت هموار کردن راه تحقق آمال بورژوازی ایران را دارد. چنین تحولی که در عین حال متأثر بود از وقایع جهانی نظیر چرخش براساس دهه هشتاد میلادی، غلبه سیاست نئولیبرالی و همچنین بروز نشانه‌های فروپاشی بلوک شرق، نیاز داشت به جاری کردن تغییرات ساختاری‌ای در نهاد حکومت. این نیاز پایه شکل‌گیری و قوام حرکتی از درون خود بورژوازی ایران شد که بعدها جنبش اصلاحات نام گرفت. پیشقراولان نظری چنین تغییراتی روشنفکران دینی بودند که با تاکید بر قرائت جدیدی از دین، بازتعریف رابطه دولت با اپوزیسیون و تامین شرایط لازم برای استقرار جامعه مدنی و توسعه سیاسی، پایه‌های فکری جنبش اصلاحات در عرصه سیاسی و ایدئولوژیک را بعنوان وجه مکمله آن سمت‌گیری اقتصادی گذاشتند. دقیقاً در همین دوره است که لزوم قرائت جدیدی از اسلام در حقوق زنان نیز طرح می‌شود و هسته‌های اولیه فمینیسم اسلامی شکل می‌گیرد.

تا جایی که به سنت اسلامی یعنی نیروی حاکم بر جامعه بر می‌گردد این دوره، دوره بازبینی وقایع پس از انقلاب و جنگ است. در راستای همین بازبینی سیاسی و ایدئولوژیک و فلسفی است که ضرورت بازسازی همه جانبه‌ای در جامعه طرح می‌شود. در حیطه مساله زن، جمهوری اسلامی جز برای زنان وابسته حکومت و یا اسلامیونی که بلحاظ سیاسی و ایدئولوژیک پایگاه حکومت بودند، فایده‌ای برای کسی نداشت. و فراموش نکنیم که تا این زمان دیگر با فروکش فضای بعد از انقلاب و آشکار شدن عملکرد قوانین ضد زن حکومت و افشاکاری نیروهای اپوزیسیون در سطح جهانی، جمهوری اسلامی را بعنوان یک حکومت ضد زن در اذهان عمومی تثبیت کرده است. با این وصف زنانی که بدلائل مختلف (ایدئولوژیک، سیاسی و یا شغلی) به مدافعین حکومت تبدیل شده بودند برای ارتقا مشارکت شان در امور، هر چه بیشتر با سد فرهنگ ضد زن حکومت مواجه شده و به این موج نواندیشی دینی و ارائه قرائتی جدید و متفاوت از اسلام پیوستند. فمینیسم اسلامی در حقیقت بیان حرکتی شد که ذره‌ای فراتر از این نمی‌رفت که گهگاهی با مردان حکومتی «زیاده خواه» کلنجار برود. آنها برای انسجام این حرکت دست به انتشار چند نشریه زدند، در مباحث و محافل شان آیت الله‌هایی راه یافتند که تفاسیر دیگری از حقوق زن در اسلام داشتند، و همچنین دست بکار سازمان دادن کنفرانس‌ها و سمینارهای متعددی شدند. یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها در مسیر تثبیت حرکت شان در این دوره، شرکت

آنان در کنفرانس بین المللی زن در پکن در سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵ میلادی) بود. نکته جالب توجه این است که از قضا یکی از مباحث این کنفرانس نیز برسمیت شناختن شاخه‌های مختلف فمینیسمی بود که بنیادگرایی را چالش می‌کند. و در میان این نوع فمینیسم مشخصاً فمینیسم اسلامی از کشورهای مسلمان و فمینیست‌های کاتولیک بودند که اغلب از کشورهای آمریکای لاتین در این کنفرانس شرکت داشتند. پس وجه مشخصه این دوره در سنت اسلامی، تولد فمینیسم اسلامی است.

اپوزیسیون بورژوازی

در این دوره اپوزیسیون تبعیدی جمهوری اسلامی فرصت یافت که در تقابل با حکومت و با تعمق بر خواسته‌ها و رویکردهای ویژه خود در بررسی مسائل جامعه، درک و تبیین خود را از وقایع مختلف و از جمله مساله زن تدقیق کند. سازمان مجاهدین خلق با یک انقلاب ایدئولوژیک سمبلیک پست نفر اول سازمانش را به یک زن واگذار کرد تا تفاوت این شاخه اسلام را با شاخه در حکومتش نشان دهد. در خارج از کشور نهادهایی در رابطه با دفاع از حقوق زنان و با بررسی مسائل زنان شکل گرفت و بخش‌هایی از زنان وابسته به حکومت سابق (سلطنت طلب و یا لیبرال‌های سکولار) به بررسی موقعیت زن و نقش اسلام، مقایسه این موقعیت در زمان شاه و دوره جمهوری اسلامی نشستند و دوری از انتشار خاطرات مربوط به وقایع اسفند ۵۷ و برخورد اپوزیسیون به مساله زن و تکفیر چپ آغاز شد. در این دوره دیگر محافظه‌کارترین بخش‌های اپوزیسیون بورژوازی هم با حفظ همه ارزش‌های محافظه‌کارانه خود، مساله زن را عرصه‌ای برای تقابل و فشار بر جمهوری اسلامی یافتند.

چپ

در رابطه با چپ در این دوره دو مولفه در حیطه مساله زن برجسته شد. یکی نقد دیدگاه‌های غالب بر چپ در دوره بعد از انقلاب و نقش منفعلانه آن در قبال تحمیل قوانین اسلامی است که هم از جانب اپوزیسیون بورژوازی حکومت طرح می‌شد و هم از جانب فعالان روش‌بین‌تر جنبش‌رهای زن در درون چپ. و دیگری تعمیق و تدقیق مطالبات و خواسته‌هایی بود برای متحقق کردن حقوق زنان و رفع تبعیضات جنسی. در بررسی‌هایی که در سی‌امین سال انقلاب در این اواخر صورت گرفته بوفور دیده می‌شود که نه فقط جمهوری اسلامی بلکه لیبرال‌هایی که از مضرات ایدئولوژیک بودن، فقط ضد کمونیست بودن را فهمیده‌اند، مصرند که بگویند چپ در ایران تمام شده است. در حالی که همه تلاشی که در این سه دهه در راستای تدقیق و فرموله کردن مطالبات عمومی و اجتماعی که در دوره انقلاب برای هیچ نیروی سیاسی‌ای روشن نبود، انجام شده تماماً و یا عمدتاً حاصل کار سنت سوسیالیستی است. در حیطه طرح مطالبات عمومی زنان هیچ کدام از دیگر نیروهای اپوزیسیون باندازه چپ نتوانستند بر ارتقا خودآگاهی جامعه در این زمینه تأثیر بگذارند. و البته شاید نیاز به توضیح هم نباشد که مطالبات می‌توانند مرتباً تغییر کنند و تدقیق شوند. منظور در اینجا یک تصویر عمومی از مطالبات است.

خلاصه اینکه در دوره سرکوب و استقرار، همه سنت‌های سیاسی در کار تحکیم درونی خود هستند. علیرغم فشار و سرکوب طولانی مدت، قوانین اسلامی در حیطه حقوق زن مستمراً عرصه جدال بوده است؛ سرکوب سیستماتیک دولت اسلامی موفق نشده است که انتظارات و ترم‌های حاکم بر زندگی مردم را تغییر دهد؛ در اعماق جامعه در بدوی‌ترین و بدیهی‌ترین عرصه‌های حقوق انسانی، انفجاری بزرگ راه به سطح جامعه می‌جوید. زنان فرصت یافته‌اند در ابعاد گسترده‌ای به تحصیل بیردازند و با مقاومت علیه دولت حاکم چه در زندان‌ها و چه در جامعه تصویری از زن ارائه دهند که تماماً گویای موقعیتی جدید در جامعه است. در عین حال در این دوره مطالبات و حقوق زنان تا حدودی شناخته شده و یا در حال شناخته شدن است. و بالاخره اینکه در این دوره جمهوری اسلامی با بازسازی بعد از جنگ و با اتخاذ سمت‌گیری‌های جدید توانسته است کورس‌های امید در مقابل بخش‌های دیگر بورژوازی ایران بگذارد.

۳. دوره اصلاحات و استقرار

و بالاخره متاخرترین دوره در این دسته‌بندی، دوره عروج جنبش اصلاحات است. ریشه‌های جنبش اصلاحات در حقیقت در همان دوره سازندگی است که بخش‌هایی از طبقه حاکم ایران به قصد تدوین پلاتفرم اقتصادی مطابق با موازین عصر گلوبالیزاسیون و عروج نئولیبرالیسم نیاز یافتند موازین سیاسی و ایدئولوژیک و اخلاقی خود را نیز مورد مذاقه قرار دهند. موج نواندیشی دینی که از پیشتر برای ارائه فرائد جدیدی از اسلام شروع شده بود، در این دوره به بار نشست و ماحصل خود را از حیطه اندیشه و تفکر به عرصه سیاست و گفتمان‌های رایج در تبیین مسائل اجتماعی کشاند. عروج ایده‌های اصلاح طلبانه و تأثیرات آنها بر فضای فکری جامعه تنها محصول غور و تفحص عالمانه پیشقراولان پروتستانیسم اسلامی نبود بلکه در اساس ریشه در تحولات عمومی تری داشت مثل: شکست سوسیالیسم بلوک شرق و پایان دوره دولت‌مداری بنام سوسیالیسم و رواج سیاست‌های نئولیبرالی. تأثیرات این مجموعه سر جمع موجی از پسرقت

سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک را در سطح جهانی با خود به‌مراه داشت که بروزات آن را بصراحت می‌شد نه فقط در میان روشنفکران و ایدئولوگ‌های نواندیش دینی که حتی در میان چپ‌های سابق دید که اکنون یا به بررسی امکان دموکراتیک شدن جمهوری اسلامی نشسته بودند، یا در پناه پسادرنیسم مشغول کشف مزیت‌های فرهنگ و سنن وطنی در عرفان و تصوف شرق شدند. مساله زن یکی از مهمترین شاخص‌های سیمای جریان اصلاحات بود. فاصله گرفتن از حکومت اسلامی و قوانینی که این حکومت را در مقیاسی جهانی بعنوان یک حکومت زن ستیز شناسانده بود، برای حرکتی که می‌خواست با هموار کردن راه پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی تعریف شده در راستای برنامه‌های توسعه تضمین دهد که اخلاقیات و ارزش‌های جامعه بورژوازی با قوانین اسلامی تناقضی ندارند بسیار حیاتی بود.

اسلامیون

با این حساب در مورد عملکرد اسلامی می‌توان گفت که آنها ناچار شدند بر متن ارائه قرائت جدیدی از اسلام که از جمله با مشاهده تبعیض آمیز دیه نابرابر زن و مرد و مساله ارث شروع شده بود، به یک جریان فمینیسم اسلامی اجازه حیات دهند. همانطور که گفته شد پلاتفرم فمینیسم اسلامی چیزی جز چالش فرهنگ پدر/مردسالار در درون سیستم حکومتی نبود و نیست. چهره‌های شاخص این جریان بکرات گفته‌اند که بحث بر سر برابری زن و مرد نیست بلکه بر سر رعایت ارزش زنان است (۲) اینان در این دوره برای پیشبرد پلاتفرمشان با حمایت تمام و کمال فمینیسم اصلاح طلب موفق شدند گویا ده نماینده زن به مجلس بفرستند و فراکسیون زنان درست کنند؛ بانک بازرگانی زنان و تسهیلات لازمه برای بیزنس و من‌های اسلامی فراهم کنند. در نتیجه دوره اصلاحات اگر چه نهایتاً با شکست دولت‌ش خاتمه یافت اما برای رنگ و لعاب فمینیستی زدن به چهره حکومت اسلامی بیاس تلاش‌های خواهران اصلاح طلب و مجاهدات فمینیست‌های اسلامی، مزایایی برای حکومت اسلام داشت.

اپوزیسیون بورژوازی

روند اصلاحات مورد الطاف تقریباً همه زیر مجموعه های اپوزیسیون بورژوازی قرار گرفت. جنبش اصلاحات اساساً با پرچم توسعه سیاسی بمیدان آمده بود اما این پرچم در حقیقت قرار بود راه پیشبرد برنامه های اقتصادی‌ای را هموار کند که برای همه بخش‌های این سنت آلترناتیو مطلوبی بنظر می‌آمد. البته در میان این جریان‌ها، مجاهدین استثناً بودند چرا که آنها کماکان تنها راه را در سرنگونی حکومت اسلامی می‌دیدند. اما بخش‌های دیگر از سکولار و دینی و سلطنت‌طلب در این حرکت نشانه‌های پیشرفت و امکان تحول را یافتند و در زمینه مساله زن نیز عموماً حرکت‌هایی را که بر بستر جنبش اصلاحات نضج یافته بود، مورد حمایت قرار دادند.

بر متن نواندیشی دینی و با اتکا به همان بحث‌های فقهی که فمینیسم اسلامی را ممکن کرد، یک جریان فمینیسم اصلاح طلب نیز شکل گرفت که اکثر چهره‌های شناخته شده آنها دولتی نیستند ولی در ارتباط بسیار نزدیک با این فمینیسم اسلامی قرار دارند. در همین اواخر مقاله‌ای از شادی صدر در دو قسمت در سایت‌های اینترنتی منتشر شده است که نمونه بسیار گویا و جالبی است از فعالیت این دو جریان و بهم پیوستگی‌های آشکار و پنهان آنها (۳). منظور این نیست که گویا همه زنان این حرکت - که عمدتاً امروز در چارچوب کمپین یک میلیون امضا کار می‌کنند- وابسته به حکومت هستند. بحث بر سر نزدیکی‌های سیاسی و همچنین تلاش‌هایی است که مستمراً در یک رابطه بده-بستان و «چانه زنی» به حیات خود ادامه می‌دهد. در مورد مشخص مقاله شادی صدر در حاشیه بگویم که با خواندن این مقاله برای هر کسی که بخواد جنبش زنان را در یک تصویر عمومی با همه بخش‌ها و خطوط سیاسی‌اش ببیند بلافاصله این سوال طرح می‌شود که آیا جنبش زنان ایران فقط همین کسانی هستند که خانم صدر لیست فعالیت‌های مجلسی و دعای کمیل و آش نذری و حلوا پزون شان را ردیف می‌کند؟ کسانی که مستمراً چپ را به ایدئولوژیک بودن متهم می‌کنند معلوم نیست چرا حاضر نیستند فعالیت‌های همه بخش‌های جنبش زنان را ببینند.

در هر حال این جریان که خود شامل دو بخش سکولار و مذهبی است با تولد در دامان جنبش اصلاحات در طول یک دهه اخیر با اینکه شکل ابراز وجودش را مستمراً تغییر داده است اما در کل از نظر ماتریال انسانی و برنامه فکری و سیاسی عمدتاً در راستای تقویت رویکرد اصلاح طلبانه - دفاع از دولت خاتمی و همچنین جریان رفراندوم برای تغییر حکومت- حرکت کرده است. آنها در سایه فمینیسم اسلامی این خط را پیش بردند که با حمایت آیت الله‌های مدرن بتوانند قوانین را تغییر دهند. با شکست جنبش اصلاحات این خط به بن بست رسید و معلوم شد که راه تأثیر گذاری بر حکومت دیگر باید از طریق بسیج در پایه صورت بگیرد.

با عروج جنبش اصلاحات بخش‌هایی از فعالان زن در خارج کشور (و برخی با سابقه فعالیت در سازمان‌های چپ) در این حرکت نشانه‌های شکل‌گیری یک حرکت امیدبخش را دیدند. دقیقاً همپای تحولات در داخل کشور که عده‌ای از چپ-

های سابق را شیفته نواندیشی‌های اصلاح‌طلبانه اسلامیون کرده بود در خارج از کشور نیز عده‌ای - و نه فقط در رابطه با مساله زن- تصور کردند که راه ایجاد تغییرات اجتماعی در جامعه ایران دیگر از طریق همین دولت موجود ممکن است و قشری‌گری‌های یک بخش از اسلامیون را هم می‌شود به عقلانیت و دوراندیشی بخش دیگرش بخشید! شاید نیاز به توضیح نباشد که آنها که راه غلبه بر معضلات اجتماعی جامعه ایران را در همین حرکت اصلاح‌طلبی موجود دیدند در حقیقت داشتند درک و تبیین خود را از تغییرات مورد نیاز در یک جامعه کاپیتالیستی با شکاف‌های فزاینده طبقاتی نشان می‌دادند. به این نکته در ادامه و در بحث مربوط به کمپین یک میلیون امضا می‌رسیم.

در خارج کشور در بخش سکولار سنت لیبرالی شامل سازمان دهندگان و اطرافیان رفراندومی‌های سابق و همچنین برخی چپ‌های سابق مهمترین نقد در این دوره تاکید داشت بر وجه ایدئولوژیک دولت اسلامی و ناهمخوانی آن با مساله حقوق زن در یک سطح بنیادی. حرکت‌های مختلف زنان در خارج کشور، چه آنها که با نقطه عزیمت فمینیسم اصلاح طلب در خوش و بش‌اش با ملاحی مدرن در تعارض بودند و چه آنها که این حرکت را در هر صورت قابل پشتیبانی یافتند، بنحو غریبی فراموش می‌کردند که ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که قوانین نظام سرمایه‌داری در همه عرصه- هایش حاکم بلامنزاع است و چشم بر رابطه تداوم حیات این نظام با ادامه تبعیضات و نابرابری و استثمار می‌بستند. این دسته از فعالان جنبش زن متوجه نشدند که حیات نظام سرمایه‌داری (یا همان مدرنیسم) در کشورهایی نظیر ایران نه با برسمیت شناسی دمکراسی و حقوق اجتماعی بلکه دقیقاً با سرکوب و بی‌حقوقی همراه است و این هیچ تناقضی هم با کارکرد عمومی این نظام در هزاره سوم ندارد.

کمپین یک میلیون امضا

کمپین یک میلیون امضا یکی از مهمترین محصولات جنبش اصلاحات است. در شروع دوره اصلاحات برخی از سخنگویان این حرکت آنجا که به مساله زن می‌پرداختند عموماً بر این نکته تاکید می‌گذاشتند که فقط گفتمان فمینیسم اصلاح طلبی در ایران امکان رشد دارد. از اینکه فقط گفتمان فمینیسم لیبرالی امکان رشد دارد قاعداً باید نتیجه گرفت که مثلاً سنت سوسیالیستی در جنبش زنان نه تا بحال گویا موجود بوده و نه اصولاً قرار است در آینده نشانی از آن باشد! این را کسانی می‌گفتند که اولاً سعی داشتند هم خود فراموش کنند و هم مردم را وادار به فراموشی کنند که اینان تا دیروز جزو مقامات وزارت اطلاعات و دستگاه‌های سرکوب فیزیکی و فکری در جامعه بودند. و ثانیاً فراموش می‌کردند که چنین افاضاتی با ژست‌های دمکراتیک مآبانه شان سنجیتی ندارد. اینجا غرض بررسی رویکردهای ضد تاریخی و بشدت حذف گرایانه این جریان نیست. در مورد عملکرد سنت سوسیالیستی در ادامه صحبت خواهم کرد ولی می‌خواهم بر این تاکید کنم که آنها که شیپور بدست گرفته بودند که دوره آرمانگرایی (و این را معمولاً به مبارزه رادیکالی می‌گویند که با گفتمان اصلاح طلبی سر سازگاری ندارد) سر آمده و فقط با اصلاحات می‌شود در موقعیت زنان تغییر بوجود آورد تحت حمایت همین جریان - شامل بعضی متفکرانش که سابقه خدمت‌شان در دم و دستگاه سرکوب حکومت بر کسی پوشیده نبود- به جلودار صحنه جنبش زنان تبدیل شدند. تمام تلاش این جریان در سال‌های اول حکومت اصلاحات این بود که در کنار فمینیسم اسلامی بایستد و از طریق آنان بر تغییر تدریجی قوانین تأثیر بگذارد. علیرغم تغییراتی در این زمینه مثلاً تغییر سن ازدواج دختران، یکی دو سال افزایش سال‌های حضانت فرزند برای مادران، و یا چانه زدن برای محاسبه دقیق اینکه مثلاً ارزش مهریه ۴۰۰ تومانی در ۴۰ سال پیش با ارزش پول امروز چقدر می‌شود، معلوم شد که تأثیر گذاری بر دولت و قانون‌گذاران کار ساده ای نیست و فضای چندانی هم برای آن موجود نیست.

با شکست دولت اصلاحات، این بخش از فعالین جنبش زنان کمپین یک میلیون امضا را راه انداختند تا این بار با جمع آوری نیرو از پایین راه پیشرفت چانه زنی در بالا را هموار کنند. آنها بر آن بودند که در یک حرکت گسترده با جمع آوری امضا و گذاشتن آن در مقابل حکام تصمیم گیر آنها را وادارند که به اراده توده‌ها تسلیم شوند! موفقیت اولیه کمپین یک میلیون امضا تماماً در اعلام روی کردن آن به توده زنان بود. بسیاری از زنانی که در قاموس دولت‌های حاکم ظرفیت تغییری در رابطه با مساله زن نمی‌دیدند به این حرکت امیدوار شدند و تصور کردند که از این طریق بهر حال حرکتی گسترده را دامن خواهند زد. اما اهداف و پلتفرم کمپین در محتوای خواست‌ها و مطالبات خود در حقیقت همان خطی بود که پیشتر از جانب فمینیسم اسلامی و با حمایت فمینیسم اصلاح طلب و در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی پیشبرده می‌شد: یعنی تغییر در چارچوب قانون موجود و همان اصل معروف «اسلام با حقوق زن منافات ندارد». و به این ترتیب کمپین نه فقط هرگز چیزی از برابری کامل زن و مرد در همه شئون نگفت بلکه در مقابل حجاب، این سمبل شناخته شده قوانین ضد زن جمهوری اسلامی هم نهایت زیاده خواهی‌اش این بود که حجاب برای اقلیت‌های مذهبی ممنوع شود. با توجه به خطی که کلاً در جبهه فمینیسم اسلامی و فمینیسم اصلاح طلب (سکولار و مذهبی) در این سالها پیش رفته می‌توان گفت که فمینیست‌های اصلاح طلب فقط حلقه واسطی شده‌اند برای جمع آوری نیرو تا فمینیست‌های اسلامی به مجلس راه یافته، مطالبات گسترده و برحق توده میلیونی زنان ایران را قربانی جدال بی‌شکوه شان با مردسالاری مردان هم‌ترازشان در کردورهای دولتی بکنند(۴). این تمام خاصیتی است که فمینیسم اصلاح طلب و

همچنین کمپین یک میلیون امضا در این سال‌ها داشته است. میلیونی امضا باید جمع شود تا دیه زنان با دیه مردان برابر شود، میلیونی امضا باید جمع شود تا اقلیت‌های مذهبی از پوشش حجاب اجباری معاف شوند، میلیونی امضا باید جمع شود تا مگر مهریه ۴۰۰ تومانی ۴۰ سال پیش را با ارزش پول امروز محاسبه کند و از محتوای شدیداً توهین آمیز این مطالبات در قیاس با خواست‌ها و مطالباتی که اکثریت زنان بدون هیچ کمپین و شبکه و مدرسه فمینیستی در این سی ساله در زندگی واقعی خود پراتیک کرده‌اند، بگذریم و بپرسیم چرا آن میلیون امضا نمی‌تواند پشتوانه تحقق این خواست واقع شود که همه افراد آماده بکار بالای ۱۸ سال باید از بیمه بیکاری مکفی برخوردار باشند؟ چرا آن میلیون امضا نمی‌تواند پشتوانه این حق قرار بگیرد که زن انسان است و حقوق شهروندی انسان‌ها هیچ ربطی به جنسیت شان ندارد؟ برای تحقق چنین خواست‌هایی لازم نیست کسی حتماً به مبارزه طبقاتی و رادیکال (از نظر آنها این خشونت است) معتقد باشد و یا به گوشه‌ای از کمپ سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه داری تعلق داشته باشد. همین امروز در جوامع متمدن سرمایه داری این حقوق تحقق یافته‌اند. اما کمپین از اینها چیزی نمی‌گوید. نمی‌تواند بگوید. قرار نیست بگوید. چنین مطالباتی جزو مبانی هویتی‌اش نیستند. با اینوصف نمی‌شود گفت کمپین به بن بست رسیده است. کمپین یک میلیون امضا دارد همان کاری را که وعده داد می‌کند و قولی هم نداده است که یک میلیون امضا در چه دوره زمانی جمع آوری خواهد شد! آنها به همین شیوه کار خود را ادامه خواهند داد و انتظار از بحث‌هایی نظیر آنچه که ما در اینجا می‌کنیم هم نمی‌تواند این باشد که اهداف و برنامه‌های کمپین یک میلیون امضا را تغییر دهد. بحث بر سر این است که کسانی که شیفته جاذبه کار توده‌ای کمپین شدند باید بخود بیایند و همان کار توده‌ای را برای جا انداختن مطالبات و خواسته‌هایی در میان زنان کنند که واقعا می‌تواند منجر به حرکت و تغییری در جامعه شود. اگر کسی می‌خواهد مبارز پیگیر رفع تبعیضات جنسی و رهایی زن باشد، نمی‌تواند چشم خود را بر کارکرد نظام سرمایه داری ببندد و رابطه آن را با تداوم تضییقات و نابرابری‌ها نبیند. بحران مسکن در آمریکا تا پرت ترین آبادی‌های جهان را بتلاطم انداخته است و چگونه می‌توان از حقوق زنان، از برابری و رفع ستم و رهایی زن حرف زد و به این مسائل و تاثیرات آن بر وضعیت زنان ایران - مثل هر کشور دیگر سرمایه‌داری- کاری نداشت؟ محاسبه دقیق مهریه ۴۰ سال پیش مطلقاً سلاح کارایی در مقابل ابعاد خرابی‌های نظام سرمایه‌داری بطور کلی و سیاست‌های ریاضت کشانه مشخص جمهوری اسلامی نیست. کار توده‌ای در میان زنان با ارزش است به این دلیل که انتظار می‌رود اکثریت زنان جامعه را شایسته تلاشی برای تغییر شرایط و موقعیت خود بیانگارد. برای اینکه به آنها نشان می‌دهد و یا سعی می‌کند الهام بخش این باشد که با اتکا به نیروی خود می‌توانند زندگی و شرایط بهتری را برای خود تامین کنند نه فقط با تبدیل شدن به یک امضا!

چنین بحثی البته بسرعت از جانب فعالان کمپین و هواداران سکولار و لائیک شان در خارج کشور به این تعبیر خواهد شد که واقع بین نیستید. چرا که بزعم اینان ما باید همین که مباحث آشفته این دسته از فعالان جنبش زنان از «تغییر قانون» به «گفتمان برابری» ارتقا یافته است، خوشحال باشیم! بزعم اینان ما نمی‌بینیم که شرایط برای طرح چنین خواست‌هایی مهیا نیست، نرخ بیکاری در ایران دو رقمی است، زنان تحصیل کرده بیکارند، اشتغال برای زنان بسادگی تامین نمی‌شود و غیره و غیره. توضیح دو نکته در این زمینه ضروری است. اولاً تنزل مطالبات جنبش زنان به دیه برابر و محاسبه دقیق مهریه و که تحقق‌اش برای حکومت اسلامی «نواندیش» معضل ایدئولوژیک زیادی ندارد، تنها خاصیت‌اش تقویت این حکومت و رفع شبهه از موضع زن ستیز آن است بدون اینکه واقعا این خواستها تغییری در زندگی اجتماعی مردم بگذارد. ثانیاً بحث مطلقاً بر سر این نیست که راه‌های اصلاح طلبانه کاملاً مردود است. حق شهروندی برای زنان هم خواستی اصلاح طلبانه است، بیمه بیکاری برای همه آحاد بالای ۱۸ سال هم خواستی اصلاح طلبانه است. اما اگر قرار است اصلاحی صورت بگیرد و اگر منادیان این حرکت افتخارشان در این است که واقع بین هستند آنوقت سوال این است که چرا مطالبات اصلاحی ای را در دستور نمی‌گذارند که می‌تواند واقعا موقعیت اکثریت زنان ایران را بهبود بخشد، اگر وجود این اکثریت خود بعنوان یک «واقعیت» پذیرفته می‌شود؟! پس بحث در درجه اول بر سر رویکرد اصلاح طلبانه و یا انقلابی نیست. کمپین و فمینیسم اصلاح طلب حتی در اصلاح طلبی‌شان هم عنصر پایداری و پیگیری موجود نیست و دقیقاً همین است که تلاش‌های تا همین امروزشان را هم سر راست به کیسه جمهوری اسلامی می‌ریزد و اگر همینطور پیش برود توده زنان می‌مانند و دولتی که به حمایت کمپین و فمینیسم اصلاح طلب و اسلامی و از خود رفع «زن ستیزی» کرده است! بعبارت دیگر اگر این بخش را خلاصه کنم مساله این است که مشکل کمپین بر سر مطالباتش نیست، حتی با اینکه در میان انبوه مطالبات زنان هم برجسته ترین و توده گیرترین‌اش را انتخاب نمی‌کنند. بلکه بر سر راهی است که پیش پای جنبش زنان می‌گذارد. در این راه توده زنان محملی می‌شوند برای رفع شک و شبهه از دولت حاکم و چانه زدن برای حفظ نهادی بنام مبارزه برای حقوق زن. در این راه توده زنان اگر هم به بازی گرفته شوند در ظرفیت یک امضاست! همین و بس!

چپ

اما در بازگویی کارکرد سنت‌های مختلف هنوز یکی دیگر باقی مانده است. عملکرد چپ در این دوره یعنی دوره‌ای که با اصلاحات در حکومت شروع شد و تا همین امروز ادامه یافته است. همچنانکه پیشتر گفته شد تا جایی که به بیان

مطالبات و طرح گسترده آن در عرصه حقوق زن (و فراتر از آن در عرصه حقوق اجتماعی و سیاسی) بر می‌گردد هنوز هیچکدام از سنت‌های سیاسی موجود نتوانسته اند چیزی بهتر و فراگیرتر از آنچه که در کمپ سوسیالیسم ایران طرح شده ارائه دهند. چپ موجود که محصول انقلاب ۵۷ است با سرکوب و کشتار به تبعید رانده شد و در یک دوره طولانی توانست سیمای هویتی چپ را با مطالبات آلترناتیو در مقابل جامعه ترسیم کند. شروع یک دور جدید دگرپرسی در درون جمهوری اسلامی و عروج جنبش اصلاحات، بالانس چپ را نیز بر هم زد. چپ در تمام دوره بعد از انقلاب بجز حزب توده و اکثریت که به محیزگویی حکومت اسلام نشسته بودند، زیست سیاسی خود را تماما در راستای سرنگونی قریب-الوقوع حکومت اسلامی و رفتنی بودن آن تعریف کرده بود. عروج حرکت اصلاح‌طلبانه که علاوه بر پشتوانه فکری و نظری‌اش از درون روشنفکران دینی وابسته به حکومت، از شرایط مساعد بعد از فروپاشی بلوک شرق و عروج سیاست نئولیبرالی در جهان هم برخوردار بود؛ با موجی از حمایت مستقیم و غیر مستقیم طبقه متوسط همراه شد. برای این بخش از جامعه - شامل زنان‌اش- چه وابسته به حکومت و چه مستقل از آن راه تغییر در جامعه دیگر نه انقلاب بلکه اصلاحات با پذیرش و زیر سیطره همین حکومت بود. با عروج جنبش اصلاحات دو سمتگیری عمده در درون چپ موجود شکل گرفت. یکی عمدتا در سیمای سیاسی ایران سقوط قریب الوقوع حکومت غیر قابل اصلاح را میدید و دیگری امکان مبارزه برای تحمیل دموکراسی و تلاش برای تقویت بورژوازی اصیل در مقابل بخش تجاری و انگلش را. یکی اصلاح ناپذیر دانستن حکومت را مبنایی برای پافشاری بر سکولاریسم دانست و دیگری بر آن بود که با تأثیر گذاشتن بر روندهای جاری می‌شود شرایط جدیدی را به بورژوازی ایران تحمیل کرد و در این راستا از هم‌نوا شدن و همسو شدن با بخش‌هایی از بورژوازی ایران هم ابا نکرد. خلاصه اینکه این تحول چپ را که فی‌الحال در اوضاع پس از شکست‌های جهانی سوسیالیسم آشفته بود، پراکنده‌تر و غیر منسجم‌تر کرد. این عدم انسجام و آشفتگی در سطوح مختلفی بر ابراز وجود این چپ تأثیر گذاشته و مساله زن در این میان هیچ استثنایی نیست. از این بحث عمومی می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که بر متن همین آشفتگی و پراکندگی است که تأثیر گذاری چپ در این عرصه محدود شده و یا بعبارت دقیق‌تر بهیچوجه متناظر با نیروی اصلی آن در جامعه نیست. و البته شاید نیازی بتوضیح نباشد که منظور از چپ در اینجا کل این جنبش است و نه هیچ شاخه معینی و یا تفکیک قائل شدنی میان فعالیت‌های حزبی و غیر حزبی.

نیاز به تغییر، نیازی جدی است. هر چند در عرصه‌های زیادی زنان قوانین حکومت را زیر پا گذاشته‌اند اما مادام که این قوانین رسماً تغییر نیافته‌اند هر دستاوردی قابل بازپس گیری است. امروز چه عوارض عمومی گلوبالیزاسیون که در قالب برنامه‌های توسعه به ایران راه یافته و چه عوارض کنکرت بحران اقتصادی جاری، بر موقعیت زنان تأثیر مستقیم دارد. در هر دو صورت زنان بعنوان بخشی از نیروی کار ارزان هستند که دقیقاً بدلیل کارکرد پذیرفته شده فرهنگ پدر/مردسالار و بازتاب آن در تقسیم جنسیتی بازار کار سریع‌تر آماج تهاجم قرار می‌گیرند. و اینهمه یعنی نیاز به داشتن رویکردی که بتواند توده عظیم زنان را در مقابل نظام سرمایه بسیج کند. هر چند مولفه‌هایی از چنین رویکردهایی همین امروز در درون چپ موجود است اما دقیقاً بدلیل وجود آشفتگی موجود چنین تأثیری بارز و قابل رویت نیست. با این وصف روشن است که اگر تغییری در موقعیت زنان قرار است صورت بگیرد تنها بر بستر رویکردی است که رو کردن به توده‌ها برایش نه ابزاری برای چانه زدن در بالا، نه ابزاری برای تحکیم منفعت سازمانی خود؛ بلکه برای قابل رویت کردن نیروی آن، برای منسجم کردن و کمک به خودیابی و خود سازمانیابی آن است. چپ موجود در این سمت و سو عمل نمی‌کند اما نشانه‌های امیدوار کننده‌ای هست برای اینکه نسل جدید چپ با داشتن پیشینه ذهنی متفاوت بتواند در این زمینه منشا نقشی متفاوت باشد. بحث در این زمینه را با توضیح دو نکته که همیشه - و همچنین در سال‌های اخیر- در درون چپ مورد جدل بوده بپایان می‌برم.

۱. **ضرورت مبارزه با فرهنگ پدر/مردسالار:** در مورد ریشه‌های ستم جنسی تئوری‌های مختلفی وجود دارد. اینکه رابطه ستم جنسی و ستم طبقاتی و تقدم و تاخر آنها چگونه است، سال‌ها مورد بحث و تحقیق بوده و می‌تواند کماکان سالیان زیاد دیگری نیز مورد بحث قرار بگیرد. اما ستم جنسی به‌رحال موجود است و همه شواهد نشان می‌دهد که جامعه طبقاتی و مناسبات کاپیتالیستی ظرفیت این را داشته که حتی پس‌مانده‌ترین وجوه فرهنگ جامعه پیشامدرن را در درون خود و در خدمت تحکیم منافع سود جویانه خود تقویت و بازتولید کند. مذهب یکی از این موارد است، اما هیچ درجه پروتستانیسیم و اصلاح هنوز نتوانسته کاملاً ریشه این پدیده را که تماماً به دوره جهالت بشر مربوط است بخشکاند. در مورد مساله زن نیز دقیقاً همینطور است. جامعه سرمایه داری نیاز دارد که کماکان این عرصه تبعیض را زنده نگهدارد. حتی در پیشرفته‌ترین جوامع سرمایه‌داری نیز علیرغم برسمیت شناختن برخی حقوق اجتماعی برای زنان هنوز توسل به فرهنگ پدر/مردسالار و مبارزه علیه آن کاملاً موضوعیت دارد. به این ترتیب مادام که زمینه توسل به این فرهنگ و از طریق آن اعمال تضییقات و تبعیضات جنسی موجود است، مبارزه در این زمینه یک عرصه دائمی در رابطه با رهایی زن است. هیچ درجه قسم و آیه ایدئولوژیک و استراتژیک نمی‌تواند جایگزین یک مبارزه حی و حاضر و در

جریان باشد. مبارزه علیه فرهنگ پدر/مردسالار یک عرصه دائمی در رابطه با جنبش‌های زن است، بی‌هیچ‌اما و اگری. اما چپ بر این مساله با استدلال‌های ضعیفی چشم بسته است. مشخصا در دوره انقلاب علت این مساله نه فقط ناشی از درک و تحلیل عمومی چپ از دولت اسلامی بعنوان دولتی ضد امپریالیست و ضد سرمایه‌داری وابسته، بلکه همچنین ناشی از عدم درک روشن از اهمیت مطالبات زنان، و جایگاه جنبش‌های زن بود. هر چند چپ موجود در تمام این سالها برای همین مساله زیر فشار انتقادات بوده است، اما هنوز هم درک روشن و بی‌اما و اگری در این زمینه موجود نیست. هنوز هر بیانی از ضرورت مبارزه با فرهنگ پدر/مردسالار بلافاصله یا برچسب فمینیستی و مردسنیزی می‌خورد و یا احاله داده می‌شود به «سرمایه‌داری مردسالار» که انگار هیچ تعیین مادی ندارد! گویی مردسالاری فقط در میان کاپیتالیست‌های حاکم است و نه هیچ جای دیگر. فرهنگ پدر/مردسالار یکی از دلایل انشقاق در صفوف جنبش کارگری است و معلوم نیست اگر همه چیز را باید مستقیما بحساب سرمایه‌داری گذاشت دیگر چرا باید از یک «فرهنگ» حرف زد. بعلاوه نکته مهم این است که خوش‌خیالی است اگر تصور شود که می‌توان فرهنگ پدر/مردسالار را فعلا کنار گذاشت و یا در جاهای خیلی دوری برای مبارزه از سر تفنن نگهش داشت اما کماکان مدعی برحق بودن در مبارزه برای رهایی زن بود. خوش‌خیالی است اگر تصور شود که می‌توان این امر را در جدول رده‌بندی اولویت‌ها همیشه به‌ته‌لیست هل داد و کماکان مدعی مبارزه برای تامین وحدت در درون صفوف طبقه کارگر بود. این غیر ممکن است. بهترین مبارزان ضد کاپیتالیسم آنهاست که با عرصه‌های کنکرتی که کاپیتالیسم خود را در آنها بازسازی و بازتولید می‌کند نه فقط درگیر مبارزه‌اند که از بیانش هم شرم نمی‌کنند! در هر صورت این عرصه، عرصه مهمی است که چپ بتناوب رهاش می‌کند. و احتمالا روشن است که بحث بر سر مبارزه با فرهنگ پدر/مردسالار در چارچوب سازمان‌های سیاسی نیست. چرا که مادام که این مبارزه را در یک سطح اجتماعی بعنوان مبارزه‌ای مشروع نشناخته باشیم در سطح تشکیلات‌ها هم مطلقا نباید انتظار چیزی متفاوت تر را داشت همچنانکه تا بحال هم نبوده است. مبارزه با فرهنگ پدر/مردسالار مبارزه‌ای فردی نیست و محو آن در گرو مبارزه‌ای است که از همین امروز بستن گارد محکمی در مقابل پروژات آن در خانواده، محل کار، سازمانها و احزاب، مراکز اجتماعی، ادبیات و هنر، آموزش و پرورش، زبان رسمی ... را امر خود می‌داند. برای بخش‌هایی از چپ موجود علت حساسیت و دلخوری از پرداختن به این عرصه مبارزه و وارد شدن در سطوح کنکرت آن اغلب ناشی از نگرانی از دست رفتن اعتبار و اتوریته‌های سازمانی است. و البته اگر این مساله ارجحیت دارد بر اهمیت برپا داشتن و شکل دادن به یک مبارزه اجتماعی، شاید هم بهتر باشد آنها را در کنج «آرامش‌شان» بحال خود گذاشت! اما اگر مقصود پیشبرد امر رهایی زن باشد این عرصه نه فقط قابل حذف نیست بلکه بر خلاف آنچه تا کنون رایج بوده باید حتما تدقیق شود.

۲. **تشکل مستقل زنان:** ابتدا این نکته را بگویم که بنظر من میان تشکل مستقل زنان و جنبش مستقل زنان باید تمایز قائل شد. جنبش مستقل زنان بیان یک نقد از جانب بخش‌هایی از فعالین جنبش زنان (شامل چپ‌هایش) بوده به نیروهای سیاسی که در دوره‌های مختلف و بر حسب اولویت‌های آن دوره به این جنبش نگاهی ایزاری داشته‌اند، مساله زن را دور زده‌اند و یا به آن بهای لازم را نداده‌اند. این مساله باعث شده که بخش‌هایی از زنان به این باور برسند که راه درست، استقلال از همه جنبش‌های دیگر و یا بعبارت دقیق‌تر احزاب و نیروهای سیاسی است. این مساله ممکن است در سطح مشاهده بر نکات درستی متکی باشد ولی نتیجه‌ای که از آن گرفته می‌شود بنظر من ایراد دارد. چرا که قاعدتا معنای این استقلال باید این باشد که زنان به نیروی خود و جنبش خود رها می‌شوند. اما این تصویری است رمانتیک، اگر نگوییم فراطبقاتی. زنان بصرف زن بودن منافع مشترکی در همه شئون زندگی ندارند؛ زنان نمی‌توانند مستقل از همه مسائل دیگر در دنیا که الزاما به زن بودن مربوط نمی‌شوند به رهایی دست یابند؛ کسانی که امر رهایی را رهایی از هر گونه ستم و استعمار و تحقق برابری در همه عرصه‌ها فهمیده باشند نمی‌توانند این مساله را صرفا در قالب جنبش زنان قابل متحقق شدن بدانند. نمی‌توان چشم بر دنیای سیاست یعنی همانجایی که روابط و مناسبات قدرت، شکل زمینی و کنکرت پیدا می‌کنند بست و مدعی ارائه راه رهایی شد. جنبش‌های زن یک جنبش است و هر کس در این مقوله خود را دیسهام و ذیفیع می‌داند می‌تواند فعال آن باشد. جنبش‌های زن نمی‌تواند زن را به مقوله‌ای مجرد از همه وقایع دنیا تبدیل کند و مدعی رهایی و مبارزه با تبعیض باشد. زنان حتی با فرض تعلق‌شان به طبقات و سیاست‌های مختلف، به گروه‌های مختلف سنی، به نژادها و ملیت‌ها و تمایلات جنسی و مذاهب متفاوت نمی‌توانند نسبت به آنچه مقتضیات زندگی در جهان پیرامون‌شان را شکل می‌دهد بی‌تفاوت باشند. زنان در بحرانی که همه دنیا را در بر گرفته منافع یکسانی ندارند؛ در رابطه با جنگ در غزه و بالکان همه نمی‌توانند یک موضع داشته باشند؛ زنان نمی‌توانند نسبت به خصوصی‌سازی‌های جاری و یا جدال‌های واقع شده در جنبش دانشجویی در یکسال گذشته بی‌تفاوت باشند و یا مواضع یکسانی داشته باشند. رهایی مقوله‌ای است چند وجهی و چند جانبه و نه فقط در حیطه تعابیر جنسی و جنسیتی و مسائل پیرامون آن. این در مورد جنبش مستقل زنان، اما بحث دیگری هم هست در باره تشکل مستقل زنان. در درون چپ هنوز این دیدگاه هست که گویا اگر زنان

تشکلی مستقل داشته باشند، ارواح خبیثه بطور اتوماتیک در آن جاری می‌شود و مبارزه سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری کلا از کف می‌رود. چنین رویکردی هیچ سنخیتی با هیچ نوعی از مبارزه توده‌ای ندارد چرا که این توده‌ها شایسته تشخیص مبارزه ضد کاپیتالیستی و سوسیالیستی نیستند! اینجا از نگرش بغایت تحقیرگرانه نهفته در این دیدگاه می‌گذرم و فقط به یک استدلال اکتفا می‌کنم. سی سال پیش در جریان انقلاب ۵۷ و مباحث حاصل از آن در درون جنبش چپ، بحث در مورد آزادی‌های بی قید و شرط یکی از محورهای مهم تعریف چارچوب حقوق دمکراتیک و اجتماعی بوده است. آزادی‌های بی قید و شرط شامل آزادی بیان و آزادی تشکل. هر جمعی از زنان یا مردان یا از هر دو حق دارد در هر عرصه اجتماعی و سیاسی که تشخیص بدهد تشکل لازم را برای کاری که تعریف می‌کند تشکیل دهد. در رابطه با حق آزادی بی قید و شرط بیان و تشکل ده‌ها ساعت بحث شده و صدها صفحه نوشته شده است. هر کس می‌خواهد این را رد کند و یا تبصره‌ای بر آن بگذارد موظف است به همان اندازه بنویسد و بحث و استدلال کند.

توضیحات:

۱. سخنرانی شانزدهم اسفند خمینی در مدرسه‌ی رفاه. ایشان در آن سخنرانی ضمن انتقاد شدید از دولت مهندس بازرگان به دلیل انقلابی نبودن، می‌گویند: «در وزارت خانه‌ی اسلامی نباید معصیت بشود. در وزارت خانه‌های اسلامی نباید زن‌های لخت بیابند. زن‌ها بروند، اما باحجاب باشند. مانعی ندارد بروند کار کنند، لیکن با حجاب شرعی باشند.» («کیهان»، شانزدهم اسفند ۵۷، شماره‌ی ۱۰۶۵۵، صفحه‌ی ۱)

۲. از جمله جمیله کدیور یکی از زنان صاحب نام در زمینه سیاست حکومتی در همان دوره‌ای که این مباحث در جریان بود در توضیح خواست‌ها و مطالبات این دسته از زنان در مصاحبه با نشریه آفتاب در شهریور ۱۳۸۱ گفته بود که برای ما مساله این است که با زنان مطابق ارزش‌های دینی و اسلامی رفتار شود. و چنین نقطه عزیمتی فقط یک قدم با حکومت اسلام فاصله دارد. البته بعدها کسان دیگری بودند که تعریف کمی «رزمنده» تر از مبارزات فمینیسم اسلامی دادند اما همینقدر کافی است تا نشان دهد که در دیدگاه اینان بحث مطلقاً بر سر برابری زن و مرد نیست بلکه در بهترین حالت چالش فرهنگ مردسالار سر زده از مردان هم قد خودشان است.

۳. شادی صدر: «مرور سه دهه مبارزات حقوقی زنان ایرانی» در سایت «شبکه بین‌المللی همبستگی با مبارزات زنان ایران». <http://iran-women-solidarity.net>

۴. کمپین در تدقیق مبانی هویتی خود بر مبارزه علیه فرهنگ مردسالار تاکید زیادی گذاشته است و از آنجا که دیگر سنت‌های سیاسی این عرصه را چندان مهم ندیده‌اند این جریان عملاً به سخنگوی مبارزه علیه فرهنگ مردسالار تبدیل شد. بیان فرموله این خط مشی (حزب مشارکت بعنوان یکی از جریاناتی که این خط را پیش می‌برد) مبارزه با فرهنگ مردسالاری را تقلیل می‌دهد به جایگزینی «گفتمان خانواده مردسالار» به «گفتمان خانواده برابر». در این رویکرد فرهنگ مردسالار تبدیل می‌شود به مقوله‌ای که فقط در درون خانواده بروز می‌کند، هیچ ربطی به دولت و نظام حاکم ندارد و فقط ناشی از معضلات فرهنگی یا بی فرهنگی اعضا خانواده هاست. در حالی که تداوم فرهنگ پدر/مردسالار ربط مستقیم دارد به وجود نهادی بنام دولت که بنوبه خود حافظ منافع یک نظام معین سیاسی و طبقاتی در جامعه است. با این تعریف این جریان حتی در این عرصه مهم فعالیتش هم درک عمیقی از معضلات مربوط به مساله زن در جامعه ندارد.